

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبِينَا وَ غَيَّبَهُ وَ لَبِينَا وَ كَثَّرَ عَدُوَّنَا وَ تَظَاهَرَ الْأَعْدَاءَ عَلَيْنَا».

امیدواریم که خدای متعال به برکت و لاء اهل بیت علیهم السلام که در این دو ماه ظهور و بروز پیدا کرد از مردمان این کشور اهل بیت علیهم السلام؛ کید اعداء را که در خارج و داخل و همچنین جوامع مسلمین و شیعیان و موالیان اهل بیت در افغانستان خدای متعال همه‌ی این‌ها را ان شاء الله به نحو احسن برطرف فرماید و این آلام را ان شاء الله التیام ببخشد. دیگه حالا چون وقت تنگ است و وقت زیادی نداریم به همین مقدار راجع به این امور بسنده می‌کنم.

«الفصل الثانی: العلاقة بین الشخص الطبيعي والشخص الاعتباری» در این فصل دوم راجع به ارتباط شخص طبیعی و شخص اعتباری بحث می‌شود. خب شخص اعتباری را قبلاً معنا کردیم. شخص طبیعی را هم معنا کردیم. گفتیم مراد از شخص طبیعی انسان‌ها هستند. شخص اعتباری هم عبارت بود از آن اموری که اعتبار می‌کنند عقلاء آن را یا این که اعتبار نمی‌کنند. خودبه‌خود آن‌ها وجود دارد که آن‌ها هم قبلاً بحث شد، تعاریف آن گفته شد. حالا ارتباط بین این دوتا شخص اعتباری و شخص طبیعی را بیان می‌کنیم. برای بصیرت در شناخت شخص اعتباری؛ این فصول در حقیقت مطرح شده است.

اولین ارتباطی که می‌فرمایند بین شخص طبیعی و اعتباری هست این است که انشاء کننده و به وجود آورنده و آفریننده بسیاری از شخصیت‌های اعتباری شخص طبیعی است. هیچ شخص اعتباری شخص طبیعی به وجود نمی‌آورد. اما بسیاری از اشخاص اعتباری مرهون است وجودشان به شخص طبیعی. البته این طور نیست که تمام شخصیت‌های اعتباری؛ این‌ها از شخص طبیعی وجود پیدا بکنند. اما معمولاً این چنین است. بله، مواردی هم هست که این چنین نیست. مثلاً اگر ما گفتیم مثلاً عنوان فقراء، عنوان علماء، عنوان بیماران خاص، گفتیم این‌ها هم اشخاص اعتباری هستند. ذمه دارند، می‌توانند مالک بشوند، می‌توانند بخرند، می‌توانند بفروشند که قبلاً گفته شد. خب عنوان فقراء، عنوان علماء، عنوان بیماران

خاص، این‌ها را هم شخص طبیعی ایجاد نمی‌کند. این‌ها یک اموری هستند که خوبه‌خود وجود دارند. اما عناوینی هم هستند، امور اعتباریه‌ای هستند که اشخاص به وجود می‌آورند مثل بانک‌ها، مثل شرکت‌ها، مثل تأمین اجتماعی و و خیلی از این شخصیت‌های اعتباری. بله، و هم‌چنین ممکن است یک شخص اعتباری خودش منشأ وجود شخص اعتباری آخر بشود. مثلاً یک شخص اعتباری مادر و رئیسی یک شعبی شخص‌های اعتباری آخری را اعتبار می‌کند برای خودش؛ که زیرمجموعه آن شخص اعتباری کل هستند. مثلاً فرض کنید شرکت نفت، شرکت نفت یک شخصیت اعتباری است که ذمه دارد، مالک می‌شود، خرید می‌کند، فروش می‌کند، وام می‌دهد، وام می‌گیرد، استخدام می‌کند. شخصیت اعتباری این کارها را می‌کند نه زید و عمرو و بکر، این‌ها کارمندان آن‌جا هستند. این‌ها همه مال شخصیت اعتباری است. همین شخصیت اعتباری گاهی مثلاً زیرمجموعه‌هایی دارد و برای خودش شرکت‌های جزئی و کوچکتری را اعتبار می‌کند. فلذا می‌شود که بگوییم که در یک جمله بگوییم شخص طبیعی هرگز در تحقق و حدوث و پیدایشش به شخص اعتباری نیاز ندارد اما اشخاص اعتباری قدیحتاج به این‌که شخص طبیعی او را بیافریند. حتی در آن‌جاهایی که گاهی شخص اعتباری منشأ وجود شخص اعتباری آخر می‌شود گاهی با واسطه منشأ آن می‌شود همان شخص طبیعی. یعنی یک اشخاص طبیعی آمدند شرکت نفت را تشکیل دادند. این شرکت نفت که حالا تشکیل شد به اعتبار او یک زیرمجموعه‌هایی، یک شخصیت‌های اعتباری زیرمجموعه برای آن‌ها هم تشکیل می‌شود. پس بالمآل آن‌ها هم نیازمند می‌شوند. بله، عرض کردیم مواردی هم هست که نیاز به شخص حقیقی اصلاً و طبیعی ندارد. این یک فرق.

س: استاد؛ معتبر باید شخص حقیقی باشد؟

ج: بله آقا؟

س: خود معتبر باید شخص طبیعی باشد؟

ج: خود چی؟

س: معتبر، کسی که اعتبار می‌کند.

ج: بله، بله، نه، گفتیم که یا شخص طبیعی هست، گاهی هم شخص طبیعی بما هو شخص طبیعی نیست. اگر شخص طبیعی

هم می‌آید اعتبار می‌کند به اعتبار تمثیل آن شخص اعتباری است نه به اعتبار خودش.

«الفصل الثانی: العلاقة بين الشخص الطبيعي والشخص الاعتباري ستتضح العلاقة بين الشخص الطبيعي والشخص الاعتباري من خلال النظر إلى النقاط التالية»: از اثناء توجه به نقاطی که بعد از این واقع می شود.

«الاول: الأشخاص الطبيعيون هم مؤسسو الشخص الاعتباري و منشؤه». اشخاص طبیعی این ها هستند. آن وقت تأسیس کنندگان شخص اعتباری و انشاء کنندگان و ایجاد کنندگان شخص اعتباری هستند. اما عکسش نیست. هیچ شخص اعتباری؛ او مؤسس شخص طبیعی یا منشئ شخص طبیعی نخواهد بود. «إلا أن هذا ليس أمراً مطرداً»، الا این که این مطلب که حتماً شخص طبیعی مؤسس و منشئ باشد یک امر مطردی که همه جای باشد نیست. «ففي بعض الأحيان يتولد شخص اعتباري من جهة شخص اعتباري آخر»؛ که مثال زدیم به شرکت نفت و شرکت های زیرمجموعه. «كما إذا أنشأت مؤسسة مالية مؤسسة مالية أخرى» یک مؤسسه مالی یک مؤسسه مالی دیگری را تشکیل می دهد. «مؤسسة مالية أخرى تحت مجموعتها، أو أنشأت الدولة مؤسسة مالية مثل البنك الوطني». می آید دولت، عنوان دولت نه زید و عمرو و بکر؛ عنوان دولت، این ها می آیند تأسیس می کنند یک بانک ملی را، بانک وطنی، بانک ملی تأسیس می کنند. خب الان این بانک شخصیه اعتباریه، منشئ آن کی بود؟ یک شخص اعتباری دیگر که هیأت دولت باشد. «و هكذا فيما إذا اعتبرت العناوين العامة مثل عنوان الفقراء مصاديق للشخص الاعتباري»، و هم چنین یعنی مثل این مورد که از انسان نشأت نمی گیرد، از شخص طبیعی نشأت نمی گیرد، در جایی است که اعتبار بشود عناوین عامه مثل عنوان فقراء مصادیق شخص اعتباری که قبلاً گفتیم. اگر این ها را جزء شخص اعتباری بشماریم. یعنی بگوئیم عنوان فقراء، عنوان علماء، عنوان نمی دانم مرضاء و امثال ذلك، دانش آموزان مثلاً پژوهش گران و امثال این ها. «فإنها لا تتشكل» این ها مصادیقش هست. «فإنها لا تتشكل من الأشخاص الطبيعيين» این ها از اشخاص طبیعی تشکیل نمی شوند، «بل هي عناوين تنطبق عليهم». این عبارت یک مقداری باید تصحیح بشود. درست بحث سر این نبود که از عناوین طبیعی تشکیل می شوند یا نمی شوند. بحث این بود که موجد و منشئ آن کیست؟ باید بگوئیم «فإنها» این عناوین «لا تنشأ و لا تؤسس من الأشخاص الطبيعيين» از این ها به وجود نمی آید. «بناء على هذا يصح قولنا: العلاقة بين الشخص الطبيعي والشخص الاعتباري علاقة إنشاء في جملة من الموارد». در یک کلام. اگر بگوئید رابطه شخص اعتباری و شخص طبیعی چیست؟ جواب: جواب این است که علاقه بین

این دوتا علاقه انشاء هست و پدید آوردن و آفریدن هست در مواردی، بسیاری از موارد. اما عکس آن هیچ‌گاه نیست. هیچ‌گاه ما این را نداریم که شخص اعتباری بخواهد شخص طبیعی به وجود بیاورد.

س:؟؟ فقراء پس انشاء؟؟ نشد دیگه ...

ج: نه، نه، یک عنوان انتزاعی است که خودش وجود دارد.

س:؟؟ انتزاعی‌اش را ما کار نداریم. زمانی داریم؟؟ در موردش بحث می‌کنیم که بشود به تملیکش در آورد چیزی را.

ج: بله، بله، گفتیم قبلاً، بله، گفتیم. مثلاً فرض کنید که الان برای فقراء، ولی امر می‌بیند الان برای فقراء مالی نیست که به

آن‌ها بدهد. درست؟ می‌آید چه کار می‌کند؟ می‌آید برای عنوان فقراء قرض می‌گیرد نه برای خودش. خودش مقترض

نمی‌شود. گفتیم مرحوم عروة، صاحب عروة رضوان الله علیه ...

س: .....

ج: آهان! گفته چی؟ گفته زکات، یک عنوان عام، یک عنوانی است خودش. خمس، یک عنوانی است. الان مال زکوی

وجود ندارد.

س: حاج آقا؛ اعتبار شده این‌جا، شخص ...

ج: نه، اعتبار دیگه نمی‌کنند. این خودبه‌خود وجود دارد. شرع آمده زکات را واجب کرده، این‌که واجب کرد خودش عنوان

زکات درست می‌شود خودبه‌خود. دیگه اعتبار نمی‌کنند عنوان زکات را. یک عنوان انتزاعی است. یا علماء وجود دارند؛

خب عنوان علماء درست می‌شود. یا مرضاء وجود دارند. عنوان مرضاء درست می‌شود. دیگه اعتبار لازم نیست بکنیم

این‌جا. اعتبار یعنی فرض کردن.

س: نه، قابلیت تملیک را به ما داده؟؟

ج: نه، قابلیت تملیک دارد اما چیه؟ یک شخص اعتباری است که وجود او نیاز به اعتبار مسبق ندارد.

س: .....

ج: همین را داریم می‌گوییم. این‌جا فقط همین مقدار حرف می‌خواهیم بزنیم.

س: .....

ج: بله، همین مقدار می‌خواهیم حرف بزنیم. چیز دیگر نمی‌خواهیم بگوییم.

«الثانی: بالنظر إلى أن الشخص الاعتباری یفتقد الفهم والإدراک»، مطلب دوم: بین شخص طبیعی و شخص اعتباری. خب شخص طبیعی معمولاً خودشان مکفی المعونه هستند. یعنی چون عقل دارند، شعور دارند، قابلیت فعالیت خودشان دارند، نیاز ندارند مگر در یک موارد ویژه و خاص. مثلاً طفل صغیری است احتیاج دارد به ولی. یا مجنون است یا مثلاً سفیه است و امثال ذلک، محجور است؛ احتیاج به ولی دارد. برای کارهایش و فعالیت‌هایش. اما شخص اعتباری بالمره همه جا نیازمند به چیه؟ نیازمند به یک کسی است که کارهایش را انجام بدهد. شخص اعتباری به‌نحو کلی فی کل الموارد نیاز دارد به یک کارگزار که در اصطلاح به آن می‌گوییم ممثّل، ممثّل یعنی کأنّ آن در وجود این تمثّل پیدا کرده، ظهور پیدا کرده. اما الشخص الطبيعي چی؟ این جور نیست که الا و لابد نیاز داشته باشد به کارگزار و ممثّل؛ در فروضی در مواردی نیاز دارد نه فی کل الموارد. پس رابطه‌ی دوم بین شخص اعتباری و شخص حقیقی این است که و شخص طبیعی کارگزار شخص اعتباری است در مواردی و ممثّل شخص اعتباری است در مواردی. «بالنظر إلى ان الشخص الاعتباری یفتقد الفهم و الدرک» چون فاقد فهم و درک است «فانه یحتاج إلى الشخص الطبيعي لتحقيق افعاله و اهدافه» برای محقق ساختن کارهایش و انگیزه و اهدافش نیاز به شخص طبیعی دارد ...

س: ....

ج: آن‌که بالا گفتیم، هم در وجودش نیاز دارد ....

س: نیاز ندارد ....

ج: کی؟

س: شخص اعتباری ...

ج: نه، تا نیابند اعتبار کنند عقلاء بانکی را ...

س: علماء، عنوان علماء ...

ج: علماء را که گفتیم فلذا در علماء گفتیم نیاز ندارد دیگر، این شخص اعتباری‌هایی که می‌آید. علماء هم همین جور است، عنوان علماء... همه این چیزی که این جا می‌گوییم در همه هست فرقی نمی‌کند، این نیاز به ممثّل هم در اعتباریاتی

است که به اعتبار نیاز دارد و هم در مثل عناوین کلی علماء و فقهاء و نمی‌دانم فقرا است. خب خود فقرا چه جور بیایند؟ نه این که زید و عمرو و بکر خارجی که نیست عنوان کلی، چه جور می‌تواند بیاید کارهایش را انجام بدهد؟ قرض بگیرد قرض بدهد چه کار بکند. چون خودشان آن عنوان بما انه عنوان فاقد ادراک و شعور است فلذاست که برای تمشیت کارهایش نیاز به شخص طبیعی دارد.

پس «بالنظر الی ان الشخص الاعتباری» چه آن شخص‌های اعتباری‌ای که اصلاً احتیاج به اعتبار دارند چه آن‌هایی که احتیاج به اعتبار ندارند مثل عناوین کلیه. همه‌ی این‌ها نیازمند هستند به شخص طبیعی برای تحقیق کارها و اهداف‌شان. س: .....

ج: نه، هان بله، ببینید این را قبلاً توضیح دادیم این را، ببینید عقلاء برای این که امور سامان پیدا بکند برای این امور اعتباری فرض می‌کنند کأن آن یک انسان است، برای این که هم قرض بگیرد هم قرض بدهد، قبلاً گفتیم، حالا اگر چیزی را فروخت خب این شخصیت اعتباری ملزم است یکی از کارهایش این است که چکار کند؟ تحویل بدهد. اگر چیزی را خرید آن شخص تحویل نمی‌دهد یکی از کارهایش این است که برود به دادگاه مراجعه کند بگوید آقا ما این را خریدیم نمی‌دهند، این را برای شرکت خریدیم برای بانک خریدیم یا برای فلان خریدیم نمی‌دهند. این‌ها کارهایش هست دیگر، کارهایی که این جا می‌گوییم خواندن نماز و روزه گرفتن و این‌ها نیست امثال این کارها است. یا می‌خواهد مثلاً گسترش بدهد به دامنه‌ی آن شرکت، یکی از کارهایش این است که این شرکت را می‌خواهد گسترش بدهد. خب می‌خواهد سرمایه‌هایش را اضافه بکند می‌خواهد این کارها را بکند، این افعالی که این جا می‌گوییم این افعال متناسب با این امور است.

این جا دارد «و سیشار» من می‌گویم «و یشار» سین آن را حذف می‌کنم «و یشار الی الشخص الطبيعي الذی یمارس نشاطه تحت عنوان الشخص الاعتباری بالممثل». یعنی در عرف حقوقدان‌ها و اقتصادیون و علم حقوق اشاره می‌شود به شخص طبیعی‌ای که ممارست می‌کند و انجام می‌دهد فعالیت‌های شخصیت اعتباری را تحت عنوان شخص اعتباری یا انجام می‌دهد آن فعالیت‌های خودش را تحت عنوان شخص اعتباری، یعنی به عنوان خودش انجام نمی‌دهد به اعتبار او انجام می‌دهد، مثل وکیلی که از ناحیه‌ی موکل انجام می‌دهد یا نایبی که از نایب معنون<sup>۱</sup> عنه انجام می‌دهد، این شخص

طبیعی‌ای که کارها و فعالیت‌های خودش را تحت عنوان یک شخص اعتباری انجام می‌دهد اشاره می‌شود به او به چی؟ به ممثل، می‌گویند این ممثل بانک است، این ممثل شرکت است، این ممثل فلان‌جا است. یا در فارسی می‌گویند نماینده‌ی او است. یا گاهی عناوین دیگر هست می‌گویند مدیرعاملش است مثلاً چی هست. این‌ها حالا در عربی به آن‌ها گفته می‌شود ممثل.

«و سیأتی فی بعض الابحاث الآتیة تفصیل الکلام حول شروطه و حدود صلاحیاته، و عزله و نصبه و ما الی ذلک.» به زودی در ابحاث آتیة تفصیل کلام درباره‌ی شروط این ممثل که این ممثل یک شخص اعتباری چه جور بود؟ هر کسی می‌تواند ممثل باشد؟ شرایط آن چی؟ و همچنین حدود صلاحیاتش، چه مقدار صلاحیت دارد برای تصرفات؟ حدود آن چه مقدار است؟ این هم بعداً خواهد آمد. و همچنین مسأله‌ی عزل و نصب آن، خب این ممثل کی می‌تواند آن را عزل کند؟ کی می‌تواند نصبش کند و ما الی ذلک، یعنی و هرچیزی که، این ما موصوفه است یا موصوله است، و هرچیزی که یضاف الی ذلک، الی ذلک جارومجرور متعلق به یضاف است، یعنی و ما یضاف الی ذلک، هرچیزی که شبیه این مطالب اضافه بشود به این شروط و حدود صلاحیت‌ها و عزل و نصبی که گفتیم.

خب حالا که این دو نکته روشن شد این‌جا گفته شده یک جهت سومی هم کأن در ضوء این دو جهتی که گفتیم روشن می‌شود و آن این است که شخص اعتباری در دوجا نیاز دارد به شخص طبیعی، یک: در حدوث، دو: در تحفظ بر افعال و کارهایش. در دو ناحیه البته در غالب موارد یا خیلی از موارد، در ناحیه‌ی حدوث و در ناحیه‌ی انجام افعالش، منتها در ناحیه‌ی حدوث همه‌جایی نیست، در ناحیه‌ی افعال همه‌جایی است. همه‌ی شخص‌های اعتباری نیاز دارند به ممثل، اما در حدوث بعض از شخص‌های اعتباری نیاز دارند بعضی‌ها هم نیاز ندارند.

«توضح هذه النقطة جهة أخرى من جهات العلاقة بين الشخص الطبيعي و الشخص الاعتباری» این نقطه‌ای که گفته شد این روشن می‌سازد و آشکار می‌سازد یک جهت دیگری را از جهات علاقه بین شخص طبیعی و شخص اعتباری «و هی ان الشخص الاعتباری بالاضافة الی حاجته فی بدایة انشاءه الی الشخص الطبيعي فی بعض الموارد» به اضافه‌ی به آن نیازمندی‌ای که در مورد انشاء آن دارد «فأنه یحتاج الیه» به شخص طبیعی «فی المحافظة علی نشاطه» یعنی بر فعالیت‌هایش «و اداء معاملاته و افعاله.» این هم، البته این عبارت هم اگر تغییر کند به نظر من بهتر است به خاطر این‌که

یک امر اضافه‌ای نبود، یک جهت آخری معلوم نشد، همان دو جهت بود دیگر، یک جهت سومی این جا پدیدار نشد دیگر، همان جهت آخر بود. یعنی نتیجه باید بگیریم و نتیجه‌ی این دو علاقه چی شد؟ این شد فتحصل یا فنسنتنج از این دو جهت این که تمام شخص‌های اعتباری نیاز دارند به ممثل در انجام کارهای‌شان. اما در حدوث بعضی نیاز دارند به شخص طبیعی بعضی نیاز ندارند.

امر سوم ...

س: حاج آقا در مبنا هم می‌تواند شخص اعتباری ....

ج: بله آقا؟

س: این ممثلی که خودش بعضی موارد شخص اعتباری باشد ...

ج: نه. ...

س:؟؟؟ شخص حقوقی مثلاً می‌آید ...

ج: شخص اعتباری می‌آید... نه شخص حقیقی.... می‌شود.

«الثالث: عادةً یتم»، مطلب سومی که این جا وجود دارد این است که «عادةً یتم تعیین حدود نشاطات الشخص الاعتباری من خلال اشخاص طبیعیین أنشأوا ذلك الشخص الاعتباری.» خب مطلب سوم این است که در اشخاص اعتباری این حوزه‌ی فعالیت شخص اعتباری به واسطه‌ی چه اشخاصی تعیین می‌شود؟ معمولاً به واسطه‌ی شخص‌های طبیعی است که آن شخص‌های طبیعی به نام هیأت امناء هست یا جمعیت کذایی هست که این‌ها می‌آیند می‌نشینند و اساسنامه‌ای که در آن اساسنامه حوزه‌ی فعالیت آن شخص اعتباری را تعریف می‌کنند، تعیین می‌کنند، پس بنابراین عادةً یعنی بحسب عادت، گاهی هم البته این جوری این عادةً که می‌گوییم یعنی گاهی هم این جوری نیست، «عادةً یتم» سرانجام می‌پذیرد تعیین حدود فعالیت‌های شخص اعتباری در خلال اشخاص طبیعیینی که «أنشأوا ذلك الشخص الاعتباری» همان‌هایی که شخص اعتباری را انشاء کردند عادةً، معمولاً از ناحیه‌ی آن‌ها حوزه‌ی فعالیت روشن می‌شود، اما گاهی هم این جوری نیست یک شخص اعتباری‌ای درست شده، بعداً ممکن است یک پارلمانی، یک دولتی، یک چیزی بیاید یک حوزه‌ی فعالیت او را



ضیق کند یا توسعه بدهد. اما معمولاً همان‌هایی که شخص اعتباری را اعتبار می‌کنند به وجودش می‌آورند حوزه‌ی او را هم مشخص می‌کنند، حوزه‌ی فعالیتش را مشخص می‌کنند.

س: عنوان هیأت‌امنا حقوقی نیست؟ یعنی هیأت‌امنا یک شخص حقیقی ...

ج: نه نام‌شان را می‌گذارند، شخص‌های حقیقی که نام‌شان را می‌گذارند هیأت‌امنا، نام‌شان را می‌گذارند و الا این‌ها تعیین می‌کنند.

بله «یتم ذلک تحت» و سرانجام می‌گیرد این مسأله تحت عنوان «هیئة الامناء» یا می‌گویند «مجلس الامناء» مثلاً «أول الجمعية العامة». و ربما تمّ ذلک من خلال شخص اعتباری آخر كمجلس المرعین» گاهی هم این حدود تعیین حدود فعالیت‌های شخص اعتباری این‌ها سرانجام می‌پذیرد از خلال یک شخص اعتباری دیگر مثل مجلس مشرعین، مجلس قانون‌گذاران. «مع انه يعود فی النهایة» البته مجلس قانون‌گذاران و این‌ها هم در نهایت بازگشت آن به چی هست؟ به آن افرادی است که نماینده هستند در آن‌جا. پس بنابراین درحقیقت حدود فعالیت اشخاص اعتباری هم در نهایت برمی‌گردد به آدم‌ها. حالا یا بلاواسطه یا این‌که با یک شخص اعتباری‌ای که آن شخص اعتباری هم انسان‌ها او را اعتبار کردند. الان این یک خط را تمام می‌کنیم دیگر «الی اشخاص طبعیین یتواجدون فی ذلک المجلس» که این‌ها وجود دارند در آن مجلس. «إذا یمکن القول» به این «إذا یمکن القول» بنابراین ممکن است این سخن را ما بگوییم درباره‌ی شخص اعتباری که «یعتد الشخص الاعتباری علی الشخص الطبعی فی تعیین حدود نشاطاته إما مستقیماً و مباشرةً و إما بالواسطة» ...

س: ....

ج: این امکان امکانِ بله دیگر، این امکان ...

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

پایان